

بیک ساعت بیک لحظه بیک دم

دیگر گون میشود احوال عالم

و چون خاطر از قتل و نهب فارغ ساختند چندی از امرا مثل
 عین الملک ملتانی و ملک نخرالدین جوذا که عبارت از سلطان
 محمد بن تغلق شاه باشد و ملک وحید الدین قریشی و پسران
 قرا بیگ و دیگر امرای کبار را شبان شب طلبیده بر بام هزار ستون تا
 صبح نگاهداشتند چون روز شد از علما و اکابر شهربیعت بنام خسروخان
 گرفتند و خطبه بنام او خواندند و جمعی را که گمان مخالفت از ایشان
 داشتند بحیله و تدبیر بدست آورده بعالم عدم فرستادند و خانمان
 قاضی ضیاء الدین و قاضی خان را بغیر از زن او که گریخته بود
 به مدهول مذکور سپردند و حسام الدین برادر مادری خسروخان
 خطاب خانخانانی یافت و مدهول رای رایان شد و حرمهای
 سلطان قطب الدین و دیگر شهزادگان و مقربان را میان یکدیگر
 تقسیم نمودند و حرم محترم سلطان را خسروخان در حباله نکاح خود
 در آورد و این واقعه در سنه ۷۲۰ (۷۲۰) روی نمود
 و مدت ملک سلطان قطب الدین چار سال و چند ماه بود • بیت •
 تا جهان بود چنین بود و چنین خواهد بود
 همه را عاقبت کار چنین خواهد بود

ناصر الدین خسرو خان

که نام او اول حسن برادر بچه بود و در سنه مذکور باتفاق قبیله
 خویش بر تخت علانی و قطعی جلوس نمود و امرائی که قبل

ازین مذکور شدند خواهی نخواهی سر باطاعت او در آورده او را مخاطب باین خطاب ساختند و شعار اسلام روی به تفرز نهاد و رسوم هندوی و عادات کفر رواج یافت و بت پرستی و تخریب مسجد شایع شد و خسرو خان برای تالیف قلوب اگرچه زرریزی ها و بخششهایی وافر نمود و اکثر خزاین علائی و اموال جمع آورد؛ قطبی را در اندک فرصت بمعرض تلف نهاد • • مصراع •

الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

اما دلنهایی خواص و عوام ازین حرام نمکی و بی دینی او بطوری فرمیده بود که بدست تو آن آورد •

و در سنه احدی و عشرین و سبعمائه (۷۲۱) خسرو خان چندی از اولاد سلطان علاؤ الدین مثل ابوبکر خان و علی خان و پهار خان را میل در چشم کشید و بعضی از امرا مثل عین الملک و دیگران را متفرق گردانیده هندو و زنود بر اغلب دیار کامیاب و کامگار شدند و سیل خرابی بر اهل اسلام شبخون آورده عرض و مال ایشان را در زبود و خانمان ها بباد فنا در داد و واقعه غزان که در زمان سلطان سنجری روی نموده بود از یاد رفت و این بیت حسب حال مردم بود • • بیت •

شاد الا بدر مرگ نه بینی مردم

بگر جز در شکم خاک نیابی دختر

و خسرو خان فرامین باطراف فوستاده خلق را بجانب خویش

استدعا کرد یوسف صوفی برواربچه را صوفی خان و اختیار الدین
 سنبل را حاتم خان خطاب کرد و کمال الدین صوفی را وکیل دری
 و پسر قوه قمار را عارض الملکی داد و ملک فخرالدین جونا
 پسر غازی ملک را بر آخربیکگی مقرر داشت و دل او را از همه
 بیشتر بدست می آورد تا باشد که بتقریب او غازی ملک
 نیز که از امرای کبار علائی در مقابله مغول نشسته بود از سرحد
 دیپالپور بیاید و در دام افتد آن زمان هرچه دادن از قوه بفعل
 آرد و عین الملک ملتانی را چند روزی عالم خان غازی خطاب داد
 آخر او بغازی ملک یکی شده مکتوبی بار نوشته مشتمل بر
 یکجتهی خود و فرار نمودن در روز معرکه از دهلی بدیار خویش
 که مالیه باشد و آمدن بعد از اقرار گرفتن ^۲مراهب و امرای
 دیگر بعضی بطمع مناصب و جایگیرها رجوع به خسرو خان
 میکردند و بعضی دیگر سرکشی می نمودند غازی ملک را
 بعد از شنیدن این اخبار موحش عرق غیرت اسلام و حمیت
 ناموس ولی نعمت خویش در حرکت آمد و کمر همت بر
 انتقام گرفتن بر میان جان بست و نامها بملوک اطراف بلاد
 فرستاده استمداد بر استیصال آن کافر نعمت نمود و ملک فخرالدین
 مکتوبی بطریق خفیه مشتمل بر فرار خویش از دهلی و طلب
 اسپان الاغ که بزبان هندی آنرا ^۳دآک چوکی میگویند و تعیین کردن
 سواران بدرقه در راه هرجا بجانب پدر فرستاد و شبی باتفاق

پسر بهرام الله حاکم ملتان و آچه از دهلي باچندي از سواران بايلغار
بر سمت راه ديپالپور شتافت

* بيت *

نشسته بر آن تازياني براق * همي راند يکرويه با اتفاق
و غازي ملک خود پيش ازان در قلعه سرستي دويست سوار
فرستاده بود چون خسرو خان از خواب غفلت بيدار شد رفتن
ملک فخر الدين جو نا را دليلي قوي بزوال نعمت دولت خود
دانست و پسر فرقه قمار را که عارض ممالک ساخته بود بتعاقب او
فرستاد و او تا قصبه سرستي رسیده و بر مقصود خود دست نيافته
باز گشت و خسرو خان را اطلاع بر حقيقت حال داد و غازي
ملک بعد از آمدن پسر خوشحالي بسيار اظهار نمود و عزم الملوک
را کار فرموده در امضاي عزميت جهاد داد تردد و مردانگي داده
بصوب دهلي روانه گرديد و خسرو خان خانخانان برادر خود را چتر و
او را داش داده و صوفي خان را با ديگر امراي اسافل و ارادل بر سر
غازي ملک که سالهاي بسيار در معارك مغول شمشيرهاي نمايان
زده و همه جا مظفر و منصور باز گشته بود فرستاد و ملک بهرام الله
حاکم ملتان و آچه نيز بمدد غازي ملک رسيد و فريقيين در حوض
تهانيسر جاي مصاف اختيار کردند و در اول حمله نسيم ظفر بر
لشکر اسلام وزيد و علم کفار نگون سار شد و خسرو خانيان فيلان و اسبان
و اسباب و علامات پادشاهي بباد داده زوي فرار بجانب دهلي
نهادند و غازي ملک بسرعت تمام تعاقب کافر نعمتان کرده و رانده

بگنج متواتر بدلهای رسید و خسرو خان لشکرهای پراکنده خاطر از اطراف جمع آورده و در خزاین کشاده مواجب سه ساله و چهارساله با انعامات و اقرب و امیدواری مناصب و ولایات بلاشکر میداد درین حالت بقیه از شاهزادهگان علایی را که مکحول ساخته بود از حرم برآورده مقتول گردانید و باستعداد و جمعیت تمام بطالع نجس از شهر برآمد و بر سر حوض خاص دیره کرد و منتهای خیمهای اردویی او از حوض خاص تا اندر پت بود و غازی ملک نزول در حوالی خطیره سلطان رضیه نمود و درین حین عین الملک از لشکر نامظفر خسرو خان بموجب قرارداد طرح داده فرار نموده جانب دهارو آجین شتافته و این معنی باعث دل شکستگی خسرو خانیان شد در روز دیگر معرکه کارزار منقظم گشت و اهل حق بافرقه باطل دست و گریبان شده دمار از روزگار مدبران حرام خوار آوردند اول بار لشکر خسرو خان غالب آمد و شکست بر مردم غازی ملک افتاد و غازی ملک پای ثبات افشوده رستمانه در آمد و با سیصد سوار مرد کار آزمای که در گوشه کمین کرده بودند جمعیت کافر را زیر و زبر ساخت و ملک تلایغه^(۲) ناگوری و پسر قره قمار و دیگر ارکان دولت آن بیدولت درین حمله چون روباه دورنگی علف تیغ بی دریغ شدند و خسرو خان کمال تهور و مردانگی با آن نامردانگی بکار برده تا آخر روز جنگ کرد آخر الامر ناب مقاومت با شیران جنگی نیارده و پشت به هزیمت نهاده

بجانب تلپته فرار نمود و چتر و علم و حشم عاریتی او بدست
غازی ملک افتاد و خسرو خان از تلپته باز گشته در خطیره ملک
شادی آمده که صاحب اول وی بود تنها و سراسیمه و مدهوش
پنهان شد و روز دیگر او را باقیبح حال گرفته نزد غازی ملک آوردند
تا بجزای اعمال شنیعه و افعال قبیحه خود رسید • بیت •

درختی که پروزی آمد ببار
به بینی هم اکنون برش در گذار
گوش بار خار است خود کشته
وگر پرنیان است خود رشته

و روز دیگر غازی ملک از تلپته سوار شده در کوشک سبزی فرود آمد
و اکابر و اصغر باستقبال آمده زبان تهذیب کشادند و روز دیگر
بشهر دهلی درآمد و خبر رسانیدند که خانخانان حرام خور در گوشه
باغی خزیده و ملک فخرالدین بحکم غازی ملک رفته اول او را
مثله ساخته در شهر گردانیدند آنگاه بسیاست پیوست و این واقعه
در سنه عشرین و سبعمایه (۷۲۰) روی نمود و مدت ملک
خسرو خان چار ماه و چند روز بود • بیت •

آنچه کنی باز نشانت دهند • آنچه دهی باز همانند دهند

غیاث الدین تغلقشاه

که غازی ملک باشد در سنه عشرین و سبعمایه (۷۲۰)
باتفاق امرا و اعیان بر سریر سلطنت جلوس فرمود و باین
خطاب مخاطب شد و مهمات ملکی را در یک هفته چنان

تذظیم و ترتیب داد که دیگران در سالها نتوانند (†) داد و اقربای خویش را مناصب معین مقرر فرمود و امرای علانی و بعضی از ملوک قطبی را نوازشها نموده اقطاع داد و همت بر تعمیر قلعه تغلق آباد و سایر عمارات عالی گماشته مسرتها دران نمود و بدر شاعر شاشی تاریخ اتمام قلعه را فادخلوها یافت و جمعی را که در عقد حليلة سلطان قطب الدین با خسرو خان متفق بودند و امداد و معارفت طایفه رنود و اوباش نمودند بسیاست رسانید و ملک فخرالدین پسر خود جونا را که آثار رشد و فرسلطنت از ناصیه او ظاهر بود الغ خان خطاب فرموده و چتر و لوازم سلطنت داده ولی عهد ساخت و بهرام الله را که سلطان تغلق شاه برادر خوانده بود بکشلوخانی مخاطب ساخته اقطاع ملتان و تمام سند باو مفوض داشت و چهار پسر دیگر خود را بهرام خان و ظفر خان و محمود خان و نصرت خان خطاب داد *

و در سنه احدی و عشرين و سبعماية (۷۲۱) الغ خان را با عساکر چندیری و بداون و اقطاع دیگر از شرق رویه هند بجانب دیوگیر و تلنگ نامزد فرمود و الغ خان لشکر دیوگیر را همراه گرفته قلعه ار نکل را که از هفت صد سال ناز دار الملک رای لدر مهادیو و آبا و اجداد او بود محاصره نمود و حصار گلین بیرونی گرفته نزدیک بود که حصار سنگین درونی را نیز بکشاید درین اثنا عبید شاعر مفتن معارض میر خسرو علیه الرحمة که این بیت ازان بدبخت

(†) - نتوانند داد - همین در یک نسخه (۲ ن) ایبه

• بیت •

غلط افتاد خسرو را ز خامی

که سکه پخت در دیگ نظامی

و میر در اکثر تصانیف از دست او و سعد فلسفی شکایتها کرده و شیخزاده دمشقی بتقریب دیر رسیدن داک چوکی از دهلی بدروغ آوازه در انداختند که سلطان تغلق نماند و فتوری عظیم در اهل اسلام رفت و عبید امرا را از لغ خان ترسانید و کفار بر آمده بسیاری را از لشکر مردم بقتل رسانیدند و ملک تکیں و دیگر امرای واقعه طاب در حق الغ خان غدیری اندیشیدند و او با پنجاه سوار بایلغار بدرگاہ آمد و امرا هر کدام باقطاعات رفتند و ملک تکیں که در نواحی مابین ملتان و جلمیر رفته بود با اهل و عیال اسیر شد و تاج الدین طالقانی داماد ملک تکیں که از بندی خانه گریخته بود در کنار آب سرو گرفتار شد و عبید شاعر نیز همچنان منکوب بدست آمد و این جماعه را با خیل و تبار زیر پای فیل انداختند و باقی مانده هرچاکه رفتند کشته شدند •

و در سنه ثلث و عشرین و سبعمایه (۷۲۳) الغ خان بار سوم بجانب تلنگ رفت و رای لدرمهادیوباز حصار پی شد و الغ خان حصار بیرونی آنرا بقهر و غلبه گرفته رای را با خیل و تبع بدست آورد و عمال در آنجا گماشته لشکر بجاجنگر و بیدر کشید و خیل و مال بسیار و جواهر و نفایس افزون از قیاس بخنیمت گرفته سوی حضرت دهلی فرستاد و رای لدر را نیز روانه درگاه گردانید و از نکل را سلطان پور نام نهاده بدلهلی مراجعت نمود •

و در سنه اربع و عشرين و سبعماية (۷۲۴) سلطان غياث الدين تغلق شاه بتقريب بد سلوكي حكام بنگاله الغ خان را بنديات خویش در دار الملك تغلقاباد كه در مدت سه سال و كسري تعمیر یافته بود گذاشته و مهمات ملكي و مالي برای صائب او مفوض گردانیده بجانب لكهنوتي عزیمت مصمم فرمود و سلطان ناصرالدین ضابط لكهنوتي و رایان نامدار آن دیار باستقبال سلطان شنافته سر در ريقه اطاعت در آوردند و سلطان تغلق شاه چتر و دورباش با سایر لوازم و اسباب سلطنت به سلطان ناصرالدین داده لكهنوتي را از سرنو برو مقرر داشته فتح نامه در دهلي فرستاد و قاتار خان پسر خواننده خود حاكم ظفر آباد را پیشتر روانه گردانید تا بهادر شاه عرف توده حاكم سنازگانون را كه دم از استقلال میزد زنجیر در گردن انداخته باجمیع فیلان او بخدمت درگاه پیوست و سلطان تغلق شاه بهادر شاه را همراه گرفته مظفر و منصور بجانب دهلي باز گشت و دو منزل را یکی ساخته بطریق ایلغار می آمد الغ خان بشنیدن این خبر فرمود تا قریب بافغان پور كه سه گروهی تغلقا باد است قصری رفیع و عالی در سه روز طیار ساختند تا سلطان تغلق شاه در آنجا فرود آید و شب گذرانیده و آسایش گرفته در ساعت سعد از آنجا بتغلقاباد نزول فرماید سلطان در آنجا رسید و الغ خان با سایر اكابر و اعیان باستقبال رفته طعام مهماني كشید و سلطان تغلق فرمود تا فیلانی كه از بنگاله همراه آمده بودند روانیدند و چون بنیاد قصر نو تازه و بی استحكام بود از زلزله فیلان در تذبذب و تزلزل آمد و مردم چون دانسته بودند كه سلطان بسرعت سوار میشود

دست‌ناشسته ازان خانه بر آمدند و سلطان تغلق بتقریب دست
 ناشستن ازان خانه بر نیامد تا دست از حیات شست و قصر بر سر
 او افتاد مخفی نماند که از ساختن اینچنین قصری که هیچ ضروری
 نبود بوی آن می آید که الغ خان قصداً مجرف ساخته باشد چنانچه
 مشهور در عوام است اما صاحب تاریخ فیروز شاهي ننوشته اگرچه
 احتمال خوش آمد و ملاحظه خاطر فیروز شاه هم دارد و این واقعه
 در سنهٔ خمس و عشرين و سبعمائه (۷۲۵) روی نمود و مدت
 سلطنت سلطان غیاث الدین تغلق شاه چهار سال و چند ماه بود

• نظم •

جهان گر کنی در ده پای خویش
 نختسپی سرانجام بر جای خویش

و در میان اهل هند مشهور است که سلطان غیاث الدین تغلق
 با سلطان المشایخ چون سوء مزاج داشت از راه لکنهوتی پیغام
 بشیخ فرستاد که بعد از آنکه من بدلهای رسم یا شیخ آنجا باشد یا
 من شیخ فرمود هنوز دهلی دور است و این سخن ازان روز
 ضرب المثل گشته شهرت یافت و تغلق نامهٔ میر خسرو که آخرین
 تصانیف اوست بنام سلطان بموجب حکم او منظوم گشته و وفات
 سلطان المشایخ و میر خسرو نیز چنانچه گذشت در همین سال بود •

سلطان محمد عادل بن تغلقشاه

که الغ خان باشد در سنهٔ خمس و عشرين و سبعمائه (۷۲۵)
 باتفاق امرا و ارکان دولت بر مسند سلطنت نشست و بعد از

اقامت مراسم عزا بیچهل روز در شهر بدولتخانه بادشاهان سلف رفته
 فنارهایی فوق الحد و القیاس فرمود و مناصب و اشغال بر امر
 تقسیم نموده ملک فیروز عم زاده خود را که سلطان فیروز باشد
 نایب گردانید و برین قیاس پایه مقربان خویش افزود و حمید
 لویکی مشرف شد و ملک سرتیز عماد الملک و ملک خورم ظهیر
 الجیوش و ملک پندار خلجی قدر خان و ملک عزالدین یحیی
 اعظم الملک خطاب یافت و اقطاع سنگانوں برو مقرر شد •

و در سنهٔ سبع و عشرين و سبعماية (۷۲۷) سلطان عزیمت
 دیوگیر کرده از دهلی تا آنجا در راه بر سر هر گروهی دهواره یعنی پایگان
 خبردار نشانده و در هر منزلی کوشکی و خانقاهی بنا فرمود و شیخی
 نصب کرد و طعام و شراب و تنبول و سایر مصالح مهمانی مهیا
 می داشتند و از هر دو طرف راه بانان را حکم کرد تا مسافر ایندا
 نکشد و اثرهایی آن تا سالهای دراز باقی بود و دیوگیر را دولت آباد
 نام نهاده و میانه ولایت خود تصور کرده آن را دار الملک ساخت
 و مخدومه جهان والده خود را با جمیع اهل و عیال امرا و ملوک
 و معارف و حشم و خدم و خزان و دفاین بدولتآباد برد و به تبعیت
 مخدومه جهان سادات و مشایخ و علما نیز همه آنجا رفتند و انعامات
 و ادارات هر یکی اضعاف مضاعف شد و بموجب الجلاء
 اشد البلاء و الغربة اصعب الکربة درین ویرانی دهایی و انتقال
 ازان مزاحمت بسیار بحال مردم راه یافت و اکثری از ضعفا
 و بیوها و عجزه و مساکین در راه تلاف شدند و آنانکه برسیدند هم
 قرار نتوانستند گرفت و در آخر سنهٔ مذکوره ماگ بهادر گوشاسب

عارض لشکر در شهر دهلی خروج کرده فتنه انگیزت و ملک احمد ایاز که خواجه جهان خطاب داشت با بهادر جنگ کرده او را شکست داد و بهادر اسیر شد و نزد سلطان برده (†) بسیاست پیوست بعد از آن ملک بهرام ایبه برادر خوانده سلطان تغلق در ملتان باغی شده و علی خطی را که بطلب او از درگاه رفته بود بقتل رسانید و سلطان بعزم دفع شر او از دولت آباد بدیلی و ارنجا کوچ متواتر بملتان رسید و بهرام بمقابله آمد و مقاتله نمود و مذهب گشته آخر بقتل رسید و سر او را نزد سلطان آوردند و سلطان خواست که بگناه وی جوپهای خون از ملتانیان روان سازد شیخ الاسلام قطب العالم شیخ رکن الحق و الدین قریشی قدس الله سره العزیز سر مبارک خویش بردرگاه سلطان برهنه کرده در مقام شفاعت ایستاد او گناه آن جماعت بدیشان بخشید

• نظم •
 ز ابتدای دور آدم تا زمان پادشاه
 از بزرگان عفو بوده و از فرودستان گناه
 و سلطان ملتان را بقوام الملک مقبول داده باز گشت و بعد از چند روز ازو تغیر داده بهزاد را فرستاد و شاهو لودی افغانان بهزاد را کشته سر بخی و طغیان برکشید و سلطان چون بدیهالپور رسید شاهوگم بخته در کوه پایه رفت و سلطان باز گشت •

و در سنه تسع و عشرين و سبعماية (۷۲۹) نومه شیرین مغول برادر قتلغ خواجه مغول پادشاه خراسان که سابقا به هندوستان آمده

بود با لشکرهایی انبوه در ولایت دهلی آمد و بیشتر حصارها بکشاکش و از لاهور و سامانه و اندری تا حد بداون بقتل و اسرگرفت و چون صاکر منصوره اسلام بوسو او رسیدند همچنان بازگشت و سلطان تا حد کلانور تعاقب از نموده شکست و ریخت آن حصار را بعهده مجیرالدین ابوزجا باز گذاشته بر سمت دهلی بازگشت و درین ایام رای سلطان چنان انتضا کرد که از بس که رعایای میان دو آب سرکشی دارند خراج آن ولایت ده بیست مقرر سازند و کارشماری و خانه شماری و رسم بدعت های دیگر نیز پیدا کرد که موجب خرابی و ویرانی آن ولایت بالکاید گردید و ضعیفان نابود شدند و اقویا بنیاد فساد نهادند و سلطان حکم فرمود تا بقیه ساکنان دهلی و قصبات جوار را قافله برفاقله روانه سازند و بدولت آباء برند و خانهها را از متوطنان بخرند و بهای آن را نقد از خزانه دهند و انعامات واقف علیحده باشد و دولت آباء باین طریق معمور و دهلی چنان خراب شد که سگ و گربه هم در آن نماند و این بیت حسب حال آن بود

جائی که بود آن دلستان با دوستان در بوستان
 شد گریه و رویه را مکان شد گریه و گریه را وطن
 و این معنی باعث کمی خزینه نیزگشت و از جمله اسباب
 نقصان خرابی اینک سلطان حکم فرمود تا مهرمس را برابر مهر
 نقره صرف کنند و هرکه درستدن آن تامل میکرد او را فی الحال
 بنسیاست می رسانیدند و مفسد بسیار در مملکت ازین ره گذر
 لازم آمد و مفسدان و متمردان بی مواسا هر جا در مواضع خویش

دارالضرب پیدا کرده بر فلوس مس سکه می زدند و در شهرها برده
 بدان نقره و اسپ و اسلحه و نفایس می خریدند و قوت و شوکت
 عظیم به سرسانیدند و چون در جاهای دور دست سکه مس رواج نداشت
 و یک تنگه زر به پنجاه شصت سکه مس رسید و کساد آن بر سلطان
 ظاهر شد حکم فرمود تا هر کرا تنگه مس در خانه باشد بخرانده عامه
 آورده تنگه های زر برابر آن ببرد و خلائق را ازین مورد دستگاه عظیم بهم
 رسید و آخر مس مس و نقره نقره بود و آن تنگه های مس پشته
 پشته تا زمان سلطان مبارک شاهي بقول صاحب تاریخ مبارک
 شاهي مانده در تغلقباد حکم سدگ داشت و الله اعلم •

و رسال ثمان و ثلثین و سبعمایه (۷۳۸) هشتاد و هزار سوار
 با سرداران نامی برای تسخیر کوه هماچل که میان ولایت چین
 و هندوستان حایل است و آن را قراچل هم میگویند نامزد
 فرموده حکم کرد که هر جا هر جا محافظان بگذارند تا راه آمد و رفت
 رسد غله مفتوح باشد و باز گشتن مردم باسانی روی دهد بعد
 از درآمدن این لشکر بنابر خاصیت طبیعت آن کوه که بسبب
 آواز مردم و فریاد ایشان و شیهه اسپان ابرو باران بسیار می بارد
 و تنگی راه و کمی عاف راهداران نتوانستند فرار گرفت و کوهیان
 غالب آمده آن افواج را برداشتند و عقب لشکر را گرفته به تیره های
 زهر آلود و سنگ باران هلاک ساختند و اکثری را بعالم باقی فرستاده
 بدرجه شهادت رسانیدند و بقیه را اسیر گردانیدند تا مدتی در آن جا
 ها سراسیمه می گشتند و آنرا که بصد تشویش خلاص یافتند
 سلطان بسیاست رسانید و بعد ازین واقعه آنچه آنچنان لشکری بر سلطان

جمع نیامد و آن زرهای مواجب همه سوخت *

و در سنه تسع و ثلثین و سبعمایه (۷۳۹) بهرام خان حاکم سنارگانون وفات یافت و ملک فخرالدین سلاحدار سر بطغیان برآورده خود را خطاب سلطانی داد و باقدر خان ضابط لکهنوتی باتفاق ملک حسام الدین ابورجا مستوفی و عزالدین یحیی اعظم الملک جنگ کرده شکست یافت و اسباب تجمل و خزینه و حشم او بردست قدرخان افتاد و چون بشکل رسیده بود و اسپان قدرخان سقط گشته و او زوبیه و مال بسیار جمع کرده توده توده بد نیت پیشکش سلطان درمذول خویش نهاده بوک هرچند حسام الدین ابورجا او را از جمع اموال و طمع بستن مردم درو و منجر به فتنه شدن منع می کرد قدرخان نشنود آخر الامر همان طور شد که حسام الدین گفته بود و ملک فخرالدین باز آمد و سپاهیان قدرخان باویار شده صاحب خود را کشتند و زر نصیب فخرالدین گشت و حکومت سنارگانون بیک قلم او را مسلم شد و مخلص غلام خود را بر لکهنوتی نامزد کرد و علی مبارک عارض لشکر قدرخان مخلص را کشته دم از استقلال زد و عرایض مصلحت آمیز بدرگاه سلطان نوشت و سلطان ملک یوسف را نامزد کرد و او در راه فوت شد و سلطان را شغل دیگر در پیش آمده کسی دیگر را بدان جانب نفرستاد درین مرتبه علی مبارک بجهت عداوت فخرالدین علامات پادشاهی ظاهر ساخته خود را بسطان علاء الدین مخاطب گردانید و ملک الیاس حاجی که صاحب قبیله و حشم بود بعد از چند روز باتفاق بعضی از امرا و ملوک لکهنوتی علاء الدین را بقتل رسانیده

خورد را سلطان شمس الدین خطاب کرد •
و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه (۷۴۱) سلطان محمد
بقصد تسخیر سنارگانون رفته فخر الدین را با سیری گرفته در لکنوتی
آورد و بقتل رسانیده بازگشت و شمس الدین پادشاه با استقلال دران
دیار شد و حکومت و سلطنت آن ملک تا مدتی مدید و عهد بعید
در عهد او و فرزندان او بود و دیگر در قبض سلطان محمد عادل نیامد •
و در سنه اثنی و اربعین و سبعمائه (۷۴۲) سید حسین
کیتیلی پدر ملک ابراهیم خریطه دار سلطان که بحسن کانکو مشهور
است و آخر کار سلطنت دکن برقرار یافته مخاطب بعلاؤ الدین
بهمن شاه گشته در معبر بجهت ضوابط معب سلطانی و قوانین
اختراعی و قتل عام او سری بطغیان و عصیان بر آورد و اکثر از حشم
دهلی را که دران حدود نامزد بودند بخود کشید و سرداران مخالف
را بقتل رسانید سلطان بجهت دفع آن فتنه از لکنوتی بدیوگیر رفت
و چون به تلنگ رسید بیمار شد و باز گشته بکوچ متواتر بدلی آمد
و قتلخ خان را در دولت آباد گذاشت و فتنه معبر همچنان قائم
ماند و کار حسن بالا گرفت •

و در سنه ثلث و اربعین و سبعمائه (۷۴۳) ملک هلاجون
و گل چندر کهوکهر و ملک تنار خورد حاکم لاهور را بغدر کشتند
و چون خواجه جهان بر سر ایشان نامزد شد بجنگ پیش آمدند
و مفسدان مالش خوب یافته منہزم گشتند •

و در سنه اربع و اربعین و سبعمائه (۷۴۴) سلطان از میان
سنام و سامانه گذشته سادات کیتیل و سایر اهل اسلام را بر رخم حسن

کانکو حکم بقتل عام فرمود و مقدمان آن دیار را بجای ایشان
 رعایت کرده در حوالی شهر برد و دیهات و اقطاعات معین ساخت
 و خلعت های فاخر و کمره های زر داده همان جا ساکن گردانید و
 چون قحط عام بود فرمان داد تا هرکس خواهد بجانب شرق رویه
 هند رفته ایام گرانی و تنگی را بگذراند و کسی مانع نشود و
 هم چنین اگر کسی ترک سکونت دولت آید خراسته بدھلی باز
 گردد تعرض باو نوسانند و در آن سال چندان مردم از ولایت خراسان
 و عراق و سمرقند بامید بخشش سلطان در هذمه آمدند که درین دیار
 بغیر از ایشان طایفه دیگر کم بنظر می آمد و درین سال حاجی
 سعید مصری از مصر منشور خلافت و لوا و خلعت و خطاب
 ناصر امیر المومنین از خلیفه عباسی که مانده بود آورده و سلطان
 آئین بندی در شهر فرموده با تمام مشایخ و سادات و مقربان
 باستقبال رفت و پیاده شده بای حاجی سعید در بوسیده در جاو او
 روان شد نماز جمعه و عید را که درین مدت موقوف بر حکم خلیفه
 و اجازت او داشته بود اقامت فرمود و خطبه بنام خلیفه خواند
 و نام پادشاهانی که اجازت از دار الخلافه نداشتند بر انداخت
 غیر از سلطان محمود و زرهایی بسیار و نفایس قیمتی چندان اینار
 کرد که خزینه خالی شد و یک گوهر نفیس که مثل آن در خزینه
 نبود همراه حاجی برقی با دیگر تحف و هدایا به مصر فرستاد و در
 زعم خود خلیفه برحق شده مصحف و مشارق (+) و منشور خلیفه را

همیشه پیش خود نهاده حکم الوالاسری میدراند و میگفت که خلیفه چنین و چنان میفرماید و بیعت از مردم برای خلیفه میگرفت و در سرکدواری که در نواحی شمساباک است رفت و دو سه مرتبه دیگر نیز در بروج و کذباییت مناشیر خلیفه آمد و مرتبه دیگر مخدوم زاده بغدادی آمد و سلطان تا پالم پیاده باستقبال او رفت و او هرگاه او را از دور میدید پیشواز رفته بر تخت همراه خود می نشاند و شهر کیلی و باغ و قصر و سایر امکنة در تصرف او بار گذاشته •

و در سنه خمس و اربعین و سبعمائه (۷۴۵) ملک نظام الملک حاکم کره فتنه انگیخت و شهر الله برادر عین الملک از او ده لشکر بر سر او آورده دستگیر ساخت و فتنه فرو نشستی و شهاب الدین سلطان در بیدر تهر نمود و قتلخ خان بدان جانب نامزد شد و شهاب الدین با پسر بجنک پیش آمده در حصار محصر گشت و قتلخ خان او را با مان بر آورده بحضرت فرستاد •

و در سنه ست و اربعین و سبعمائه (۷۴۶) علی شیر خواهر زاده ظفر خان علانی با جمعیت تمام متصرف گل برگ شده و ضابط بیدر را بقتل رسانیده و اموال و اسباب فراوان بدست آورده با قتلخ خان محاربه نمود و هزیمت یافته در حصار بیدر متحصن شد و قتلخ خان او را نیز اسیر ساخته در سرکدواری که لشکرگاه سلطان بنود قورستان و سلطان اول آن اسیران را بجانسپ غزنین جلا فرمود بعد ازان طلبیده همه را بسیاست رسانید •

و در سنه سبع و اربعین و سبعمائه (۷۴۷) زمامی که سلطان

سرکدواری را معسکر ساخته بود عین الملک از ظفر آباد و اوده
اصوال و نفایس دیگر پیش کش آورده بدرگاه آمد و مصلحت سلطان
بهین قرار یافت که قتلغ خان را از دکن طلبیده عین الملک را بجای
او فرستد عین الملک و همی بخاطر راه داده شباشب از سرکدواری
گریخت و از آب گدگ گذشته بارده متوجه گشت و برادر او شهرالله
بعضی از فیلان و اسپان پادشاهی را که برای چرا گذاشته بودند
دست اندازی کرده برد و سلطان تعاقب ایشان نموده تا قنوج
رفت و عین الملک باغواهی برادران و طایفه از تابعین ملک فیروز
نایب باربک که بر فیلان و اسپان موکل بودند از آب گدگ گذشته
و این جانب آمده بر لشکر سلطان زد و بطریق دزدان و گواران هندی
در جنگل درآمده پیاده بجنگ پیوستند و از پیش فیلان پادشاهی
و تیراندازان تاب نیاورده فرار نمود و شهرالله و برادر دیگری
و اکثری از سرداران عین الملک در آب فرو رفتند و بقیه طعمه
شمشیر سپاهیان و گریختگان اسیر گواران گشتند و عین الملک را زنده
برلاشه برداشته سر برهنه بدرگاه آورده چند روز موقوف داشتند و
سلطان نسبت خدمات شایسته او را منظور داشته خلاص داد و
بدستور سابق در تربیت او افزوده ولایت سپرده بدلی مراجعت
نمود و قتلغ خان را اردکن طلب داشت و چون قتلغ خان آن ولایت
را نیکو ضبط کرده و مردم او آسوده بودند تغییر او باعث فتور و قصور
بسیار شده و عزیز خمار که از ارادل بود در مالوه رفته امیر صدق
بسیار را که عبارت از یوزباشی باشد بر حسب اشارت سلطان کشت
و قتلها سرکشید *

و در سنه ثمان و اربعین و سبعمائه (۷۴۸) امیران مدینه در
 فجرات فتنه و فساد انگیزه بر مقبل بنده خواجه جهان که نایب
 وزیر گجرات بود و خزانه بدرگاه می آورد شبخون زدند و خزینه و
 اسبان و اسباب پادشاهی را بدست آوردند و سلطان بدفع این فتنه
 متوجه شده بگجرات رسید و بعضی امرای معتبر چون ملک علی
 سرجاندار و احمد لاچین را در دولت آباد فرستاد تا میرصدهای
 آنجا را بسته بدرگاه آرد ملک احمد لاچین چون در دره مانگ گنج
 رسید میرصدها از ترس جان خویش باهم اتفاق کرده ملک احمد
 لاچین را بقتل رسانیدند و عزیز خمار که بدفع میرصدهای دیوهری
 و بروده از گجرات متوجه شده بود و چون روی باغیان شد دست
 و پا گم کرده از اسپ افتاد و گرفتار گشت و این خبر بسطان رسید
 و بیشتر باعث غضب او گردید و بعد از هزیمت مقبل و قتل
 عزیز میرصدها دلیر شده از هر جا قبایل و خویشان را طلبیده بمیر
 سلطان مطلقا یک رویه شدند و قلعه دولت آباد را از ضابطان
 ملک عالم گرفته بدصرف در آوردند اسمعیل فتح نامی را بیادشاهی
 برداشته سلطان ناصرالدین خطاب دادند بعد ازان میرصدهای
 دیوهری و بروده که سلطان بر سرایشان امر نامزد فرموده بود از فوج
 مقابل خود شکست یافته با میرصدهای دولت آباد پیوستند چون
 سلطان بدولت آباد رفت اسمعیل فتح جنگ مصاف داد و
 هزیمت یافته در حصار دهرانگر که عبارت از ارک دولت آباد
 است متحصن شده مسلمانان بسیار از دولت آباد درین فتنه بقتل
 رسیدند و اسیر شدند و ملک عنایت عماد الماک سرتیغ متعاقب

گریختگان امیر صدها بطرف بیدر نامزد شد در همین اثنا خبر طغیان
 ملک طغی در گجرات رسید که ملک مظفر حاکم آنجا را کشته
 اسبان و اموال موفوره در تصرف او در آمد سلطان ملک جوهر و
 خداوند زاده قوام الدین و شیخ برهان الدین بلگرامی^(۴) را در دهان نگر
 گذاشته متوجه دفع فتنه ملک طغی شد و لشکر گریخته دولت آباد
 که حسن کانکو سردار ایشان بود از کهن بر آمده بر ملک
 عماد الملک سر تیز زد و عماد الملک کشته شد و لشکر او گریخته
 بدولت آباد پناه بردند و ملک جوهر و خداوند زاده قوام الدین و
 امرای دیگر طافت مقاومت با حسن در دولت آباد نیارده و آن
 دیار را خالی گذاشته روی بداهارا نگر نهادند و حسن کانکو تعاقب
 ایشان نموده بدولت آباد در آمده و اسمعیل فتح را زاده سلطان
 علاء الدین خطاب خود کرد و پادشاهی نشست و ازان باز
 سلطنت اقطاع دولت آباد و حکومت آن ملک در خاندان او ماند و
 تاریخ فتوح السلاطین بنام او منظوم شد و طغی طغی بعد از
 رسیدن سلطان بگجرات دوبار جنگ صف کرد و شکست یافت و
 خود را بقزاقی قرار داده جا بجا میگشت و سلطان نیز دست از
 تعاقب او باز نداشتید و هر جا که او میرفت میرفت و سلطان درین مهم
 ملک فیروز را از دهایی طالبیده تا بدرگاه و پیوست درین سال ملک گیر
 پسر ملک قبول خایفتی که سلطان تمام مهمات خود بر او گذاشته و
 خطی از جانب او به بدگی خلیفه مصری عباسی نوشته

بدست حاجي برقمي فرستاده بود فوت کرد و احمد اياز که خواجه
 جهان باشد و ملک قبول قوام الملک در دهلي توشيت مهمات
 مينمودند و در آخر عهد سلطان محمد چندان بغي و عصيان و خلل
 و فتنه روز بروز ظهور کرد که اگر بتدارک يکي مشغول ميشد ديگري
 از دست ميرفت و کار از صلاح گذشته بود و آن آرامش ملک و
 امان و آباداني ولايت بعکس تبديل يافت و ظلم بجاي عدل و
 کفر بجاي اسلام فرو گرفت و اين معني را اسباب بسيار بود و
 هيات مجموعي آن باعث خلل و تفرقه و زوال ملک گشت و
 تفصيل آن در توار يخ اصل فيروزشاهي و مبارک شاهي مسطور
 است و مال آن بطريق اجمال بهفت امر عايد ميشود اول آنکه
 بيشتر خلق و رعايای بلاد و ديار از تاراج ترمه شيرين خراب شد و
 ديگر روي باآباداني نه نهاک دوم خراج ميان دوآب که از معظمت
 بلاد هند است يکي بده نيست قرار يافت و گاو شماری و خانه
 شماری و ديگر اخراجات علاوه اين شد باين طريق ضعفاي رعایا
 اموال و مواشي گذاشته باقويا پيوستند و اقويا تهر و فساد بنياد
 نهاده قطع طريق و تخريب ولايت ميکردند و بهرحال محصول
 کم شدن گرفت و ميان دوآب خراب شد سوم قحط عام و گراني
 غله هفت سال چنان شد که قطره از آسمان نباريد و مخفي
 نماند که اين عبارت از مبارکشاهي بجنس نقل نموده شد و
 و معلوم نيست که صاحب آن غلو در اغراق کرده يا در واقع همين

طور باشد چهارم ویرانی دهلی و معسوری دولت آباد است که
 بعد از تخریب دهلی مردم را از قصبات و مواضع در آن شهر آورده
 آبادان ساختند و باز کوچانیده بدولت آباد بردند و ضیاع موروثی
 و عقار ملکی و اسباب و اشیائی که داشتند همه ضایع و تلف شد و
 دیگر روی سامان ندیدند پنجم بقتل رسیدن هشتاد هزار سوار تمام در
 کوه هماچل بیک بارگی و ویران شدن خان و مان ایشان ششم فتنه گری
 و بغی هرروزه در هر جا که مردم از ترس جان خویش میکردند
 و بعضی در جنگ و اکثری با خان و مان بتهمتی کشته میشدند و
 بهرحال آن دیار و بلاد خراب میشد هفتم کثرت خونریزی سلطان و
 سیاست عام او که سادات و علما و مشایخ و اسافل و ارادل و
 متحرفه و مزارع و سپاهی نسبت باو یکسان بودند و پیوسته پیش
 سراپرده سلطانی و درگاه دیوانی او از کشته پشته و از مرده توده بود
 و کناسان و جلادان از کشیدن و کشتن انبوه بستوه آمده بودند نه
 خلق از فتنه و نه سلطان از سیاست بس میکرد عاقبت سلطان
 درین کار و بار حیران شد و باوجود آن نه پای او از رکاب ماند و
 نه تیغ از سیاست و هیچ فایده نداشت تا سیلاب فتنه تند و ارکان
 ملک بتدریج سست شد و مرض بر طبعیت غالب آمد و سلطان
 از خلق و خلق از سلطان خلاصی یافت • بیت •

این همه خلق جهان گرچه از آن

اکثری بی راه و کمتر بر هند

نو چنان زنی که چو میری برهی

نه چنان چونکه بمیری برهند

و از نوادر حکایات و اوضاع غیر مکرر سلطان می آرند که در امور
سیاستی چندان اهتمام داشت که چهار مفتی را درون محارطه
قصر خود جای داده بود و در منازل معین نگاه داشته تا هرکرا
به تهمتی میگرفت اولاً در باب سیاست او بمفتیان رد و بدل حتمی
المقدور میکرد و گفته بود که شما در گفتن کلمة الحق از جانب
خود بتقصیر راضی م باشید که اگر کسی بناحق کشته شود
و فرو گذاشت از جانب شما خواهد بود خون آن کس در گردن
شماست و بعد از مباحثه بسیار اگر ایشان ملزم می شدند هر چند
نیم شب هم میشد حکم بکشتن آن متهم می کرد و اگر خود را ملزم
می یافت به مجلس دیگر می انداخت برای دفع سخن ایشان
جوابی اندیشیده آمده تقریر میکرد و بعد از آنکه مفتیان را مجال
حجت نمی ماند همان زمان او را بقتل می رسانید و الا در ساعت
خلاص میداد •

• حکایت •

میگویند که روزی سلطان محمد کفش پوشیده پیاده در محکم
قاضی کمال الدین صدر جهان رفت و گفت که شیخ زاده جامی
مرا ظالم گفته است او را بطلبید که ظلم بر من ثابت کند و اگر نه اجرای
حد شرعی هرچه لازم آید برو نمایند شیخ زاده بعد از احضار اقرار کرد
و سلطان بیان خواست او گفت هرکرا سیاست میکنی حق یا
ناحق و العهدة علیک اما این که زن و فرزندان او را بجلا دان میسپاری

تا هرچه خواهند کنند این در کدام مذهب و کدام شریعت آمده است سلطان خاموش بوده از مجلس قاضی برخاست و فرمود که شیخزاده را مقید ساخته در قفس آهنین نگاهداشتند و در سفر دولت آباد او را به همان حالت بالای فیل برداشته برده بود چون مراجعت نموده بدلهای آمد از پیش همان محکمه قضا گذشته و از قفس برآورده آن بیچاره را بحضور خود فرمود تا دو پاره کردند و ازینجا معلوم میشود که سلطان جامع اضداد بود لهذا نام او در افواه بلکه در بعضی کتب هم بخونی شهرت دارد نه عادل و درین باب حکایات بسیار است که شنیده شد و نوشتن و گفتن آن موجب اظناب و اکثار فاعتبر و منه یا اولی الابصار القصة چون از افراط ظلم و تعدی سلطان که در اعتقاد او عین عدل بود اختلال تمام در احوال مملکت پیدا شد و رخنهای قوی افتاد و عقلا از اصلاح او عاجز آمدند و از محن گوناگون و اندیشههای فاسد بیماری دق در مزاج سلطان راه یافت و مع هذا سردرپی طغی نهاده بقصد استیصال وی توجه بملک تهته کرد که طغی پناه آنجا برده بود دران یورش قرغن نایب پادشاه خراسان التون بهادر را با پنج هزار سوار بملازمت سلطان فرستاد و زحمت سلطان اندکی رو بصحت نهاده بود و چون به تهته رسید روز عاشوره روزه گرفت در عین موسم گرما بعد از اقطار ماهی خورد و زحمت عود کرد و در بیست و یکم ماه محرم سنه اثنی و خمسين و سبعماية (۷۵۲) سفر آخرت گزیده و مدت ملک او بیست و هفت سال بود .

• قطعه •

خورآسا دولت عادل چو طالع شد باسانی